

## مدل لیبی؟!

مریم جزایری - نوامبر ۲۰۱۱

زمانی که پرتو جنبش‌های مردمی در تونس و مصر به لیبی رسید (فوریه ۲۰۱۱)، قدرت‌های امپریالیستی بخصوص فرانسه و بریتانیا و آمریکا به سرعت دست به‌کار شدند تا نارضایتی مردم لیبی را به راهی که می‌خواهند بکشند و در این کار موفق شدند. آنان با استفاده از مصالح بنای فروپاشیده‌ی رژیم قذافی (ژنرال‌ها، امنیتی‌ها و سیاستمداران قذافی) و دیگرانی از همان قماش (سران عشایر و وابستگان آژانس‌های امنیتی آمریکا و بریتانیا و اسلام‌گرایان) رژیم ارتجاعی جدیدی را برای لیبی معماری کردند. و این فریب بزرگ را زیر نقاب «دفاع از مردم لیبی» و «کمک به انقلاب مردم لیبی» پیش بردند. برخلاف تونس و مصر در لیبی نیروهای ارتجاعی از همان ابتدای شروع اعتراضات مردمی خلاء رهبری را پر کردند و فوراً برای مردم افق و راه تعیین کرده و به کمک قدرت‌های امپریالیستی، دول خاورمیانه و فیلسوف‌های استعمار و مدیای جهانی تبدیل به «رهبران» مردم شدند. بدین ترتیب از همان ابتدا جنبش در لیبی به اسارت رهبری ارتجاعی درآمد و لاجرم خصلت ارتجاعی یافت.

دخالته نظامی ناتو در لیبی نه برای «کمک نوع دوستانه» به مردمی که با رژیمی بیرحم سر و کار داشتند بلکه عمدتاً دو هدف داشت: یکم، ایجاد هیئت حاکمه‌ی ارتجاعی جدیدی برای لیبی و دوم، استقرار تناسب قدرت جدیدی میان قدرت‌های امپریالیستی در این کشور. کل این فرآیند «مدل لیبی» نام گرفت. برای درک ماهیت ارتجاعی و کریه این فرآیند خوبست گام به گام آن را دنبال کنیم.

روز ۲۲ فوریه چند تن از ژنرال‌ها و سیاستمداران با نفوذ قذافی استعفا دادند و به «شورشیان» پیوستند. روز ۲۴ فوریه سیاستمداران، افسران نظامی قذافی، رهبران عشایر، آکادمیسین‌ها و تجار در شهر بی‌دا Bayda در شرق لیبی جلسه‌ای با ریاست مصطفی عبدالجلیل تشکیل دادند. مصطفی عبدالجلیل تا ۲۱ فوریه وزیر دادگستری قذافی بود. وی توسط قذافی به این شهر فرستاده شده بود تا با مخالفین مذاکره کند. اما روز بعد استعفا داد و به مخالفین پیوست. در این اجلاس پرچم نظام سلطنتی پیشین لیبی در اهتزاز بود و اکثریت شرکت‌کنندگان خواستار دخالت سازمان ملل شدند. عبدالجلیل اعلام کرد که «فقط قذافی مسئول جنایت‌هاست». بدین ترتیب خود و بقیه‌ی گردانندگان رژیم قذافی که به ائتلاف جدید مرتجعین لیبی پیوستند را «عفو» کرد!

این مجلس وارد مذاکره با هم‌تایان خود در غرب لیبی شد. سفرای قذافی در آمریکا و سازمان ملل نیز از این حرکت حمایت کردند. در ۲۷ فوریه با تأیید فرانسه و بریتانیا و آمریکا «شورای انتقالی» در بنغازی به ریاست عبدالجلیل تشکیل شد و سیاستمداران و امنیتی‌ها و نظامیان قذافی به بنده‌ی مرکزی و ستون فقرات آن منصوب شدند. (این در واقع «مجلس انتقالی» است اما در انگلیسی و فرانسه و به دنبال آن در فارسی به «شورای انتقالی» ترجمه شده است).

دو هفته بعد، در روز ۵ مارس «شورای انتقالی» اعلام کرد، «تنها نماینده‌ی مردم سراسر لیبی است». در روز ۹ مارس عبدالجلیل در مقام ریاست شورای انتقالی از نیروهای ناتو خواست که پرواز هواپیماهای قذافی بر آسمان لیبی را ممنوع اعلام کنند. روز ۱۰ مارس فرانسه رسماً شورای انتقالی را به عنوان تنها حکومت مشروع لیبی به رسمیت شناخت. سازمان ملل کرسی لیبی را به «شورای انتقالی» منتقل کرد. در ۲۳ مارس شورای انتقالی یک «هیئت اجرائی» با ریاست محمود جبریل منصوب کرد که آن را به عنوان «قوه مجریه» و شورای انتقالی را به عنوان «قوه مقننه» اعلام کرد و در ۳ اوت ۲۰۱۱ قانون اساسی خود را به نام «بیانیه‌ی اساسی» تصویب کرد. بیانیه، لیبی تحت حاکمیت شورای انتقالی را «بیک دموکراسی» خواند، از یک‌طرف «آزادی ادیان» و «حقوق زنان» را به رسمیت شناخت و از طرف دیگر، شریعت اسلام را منبع کلیه‌ی قوانین آن و اسلام را دین رسمی کشور اعلام کرد!

شناسنامه‌ی هر یک از مقامات شورای انتقالی و جایگاه آنان در نظام قذافی به خودی خود گویای ماهیت رژیم جدید است. محمود جبریل از سال ۲۰۰۷ تا سال ۲۰۱۱ رئیس «هیئت توسعه‌ی اقتصاد ملی» دولت قذافی و معمار سیاست‌های خصوصی‌سازی و

ننولیبیرالیسم رژیم قذافی و سال‌ها مسئول تعلیم مدیران ارشد برای رژیم‌های بحرین، مصر، اردن، کویت، تونس، ترکیه و غیره بود. مصطفی عبدالجلیل پس از خاتمه‌ی تحصیلات در بخش شریعت و قانون اسلامی در دانشگاه لیبی، دادستان شهر بیدا و در سال ۲۰۰۷ وزیر دادگستری قذافی شد. تبلیغات‌چی‌های غرب و طرفدارانش می‌گویند عبدالجلیل در سال‌های پیش از اشغال کرسی وزارت همواره با نقض حقوق بشر از سوی رژیم قذافی مخالفت می‌کرد. (حتما به همین دلیل قذافی او را وزیر دادگستری خود کرد!). پیام‌های محرمانه‌ی سفارت آمریکا در لیبی که توسط ویکی‌لیکس فاش شده است، وی را بعنوان شخصی «باز» و «مشتاق همکاری» معرفی می‌کند.

اولین وزیر امور نظامی در شورای انتقالی شخصی است به نام عمر مختار ال‌حریری. او از افسران کودتای ۱۹۶۹ علیه سلطنت شاه ادریس بود که قذافی را به قدرت رساند. اما در سال ۱۹۷۵ قصد داشت علیه قذافی کودتا کند که دستگیر و ۱۵ سال در زندان بود. یکی دیگر از ژنرال‌های شورای انتقالی شخصی بود به نام عبدالفتاح یونس که سه ماه قبل از کشته شدن قذافی، در رقابت‌های درون شورای انتقالی به قتل رسید. عبدالفتاح نیز مانند عبدالجلیل تا دقیقه‌ی نود در رکاب رژیم قذافی و تا روز ۲۲ فوریه وزیر داخله‌ی لیبی بود. وی نقش کلیدی در احیای روابط میان بریتانیا و قذافی داشت. یکی دیگر از ژنرال‌های شورای انتقالی شخصی است به نام خلیفه بالقاسم حفتر. او از فرماندهان قذافی در جنگ لیبی با کشور چاد بود. اما بعد از شکست لیبی در جنگ از رژیم کناره‌گیری کرد و به آمریکا پناهنده شد و به عضویت سازمان سیا درآمد. سپس با کمک سازمان سیا میلشای خود را در لیبی راه اندازی کرد. (رجوع کنید به کتاب توطئه‌های آفریقائی از انتشارات لوموند دیپلماتیک. ۲۰۰—Manipulation Africaines). (کلیدی اطلاعات بالا از ویکی‌پدیای انگلیسی استخراج شده است).

و بالاخره شاخه‌ی القاعده در میان این جماعت به رهبری شخصی است به نام ال‌حصیدی. روزنامه‌ی انگلیسی تلگراف در ۲۵ مارس ۲۰۱۱ خبر از عضویت این گروه در القاعده داد. «ال‌حصیدی در مصاحبه با روزنامه‌ی ایتالیائی Il Sole 24 Ore گفته است که برای جنگ علیه اشغال‌گران در عراق ۲۵ نفر را از منطقه‌ی دیرنا در شرق لیبی سربازگیری کرده و به عراق برده است. او تاکید کرد که "جنگجویانش عضو القاعده هستند اما تروریست نیستند. بلکه مسلمانان خوبی هستند." در این مصاحبه ال‌حصیدی می‌گوید که قبل از عراق در افغانستان می‌جنگید تا اینکه در سال ۲۰۰۲ در پیشاور پاکستان دستگیر شد. آمریکا وی را تحویل لیبی داد و بالاخره در سال ۲۰۰۸ آزاد شد.» (Telegraph. Swami, Squires, Gardham)

یکی دیگر از گروه‌های بسیار قدرتمند در تریپولی گروه عبدالحکیم بلحاجی است که در گوانتانامو زندانی بود و آمریکا او را به رژیم قذافی تحویل داد و رژیم قذافی او را عفو کرد. بلحاجی از اسلام‌گرایان سلفی است که چشم‌انداز و برنامه‌اش بازگشت به جامعه‌ی صدر اسلام است.

کلیدی این تحرکات زیر نظر و دخالت نیروهای نظامی و اطلاعاتی کشورهای غربی (بخصوص بریتانیا، فرانسه و آمریکا اما همچنین آلمان و ایتالیا) و رژیم‌های عرب منطقه پیش رفت. در همان روزهای آغاز شورش علیه قذافی، ۶ سرباز اس.آ.اس (نیروهای عملیات ویژه‌ی بریتانیا) با هلیکوپتر در منطقه شرق لیبی فرود آمدند و تصادفاً به گروهی از جوانان مسلح که نگهداری می‌دادند برخورد کرده و دستگیر شدند. سفیر انگلیس به خبرنگاران گفت اینان بعنوان «سفیر» برای برقراری ارتباط با شورشیان به لیبی رفته بودند. حال آنکه هر کدام چندین پاسپورت با هویت و ملیت متفاوت حمل می‌کردند. البته رهبران «شورشیان» نیز خیلی زود «به تفاهم رسیدند» و سربازان را آزاد کردند. خیلی زود تعداد سربازان اس.آ.اس که «شورشیان» را تعلیم داده و عملیاتشان را هدایت می‌کردند به صدها تن رسید. هسته‌ی مرکزی شورشیان مسلح رهبران و افراد کمیته‌های منطقه‌ای رژیم قذافی بودند که تبدیل به «مخالفین» شده بودند.

روزنامه‌ی انگلیسی ساندی‌میرور (۲۰ مارس ۲۰۱۱) نوشت: «نیروهای عملیات ویژه‌ی بریتانیا همراه با سربازان فرانسوی، اردنی و قطری از همان روزهای آغاز شورش در لیبی به تسلیح، تعلیم و هدایت شورشیان مشغول بودند. نیروهای عملیات ویژه‌ی بریتانیا،

هماهنگ کردن نیروی هوایی ناتو را نیز بر عهده داشتند. ... در تمام طول این کارزار نیروهای عملیات ویژه‌ی بریتانیا و افسران ام‌۱۶ برای فرماندهان ناتو اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند.» روزنامه‌ی تلگراف (۱۷ آوریل) از قول ژنرال عبدالفتاح یونس (وزیر داخله قذافی و اولین فرمانده نیروهای شورش لیبی) نوشت: «به شکر خدا وضع ما خوب است. کشورهای دوست ما را مسلح می‌کنند.» و روزنامه‌ی نیویورک تایمز (۲۸ اکتبر) خبر داد که نیروی عملیات ویژه‌ی قطر که از ۲۰ سال پیش تحت تعلیمات نیروی عملیات ویژه‌ی بریتانیاست در این عملیات شرکت کرد و از آنجا که سربازانش عرب هستند به راحتی توانستند خود را بعنوان لیبیایی جا بزنند. مجله گلوبال ریسرچ در شماره ۲۲ اکتبر خود می‌نویسد: نیروهای عملیات ویژه‌ی ناتو از ماه فوریه در خاک لیبی بودند. یعنی مدت‌ها قبل از اینکه شورای امنیت سازمان ملل دخالت نظامی در لیبی را تصویب کند. آنان خود را به شکل اعراب درآورده و «شورشیان» لیبیایی را همراهی و هدایت می‌کردند. طبق گزارش نیویورک تایمز (۲۸ اکتبر) در ماه سپتامبر جلسه‌ای در کاخ سفید تشکیل شد که در مورد قتل قذافی تصمیم گرفت. سپس هیلاری کلینتون به لیبی رفت و مسئله را با شورای انتقالی در میان گذاشت. اکثر آنان نیز موافق قتل وی بودند. این در حالی است که عبدالجلیل هنگام تشکیل شورای انتقالی اعلام کرده بود قذافی را دستگیر و تحویل دادگاه جنایات بین‌المللی در لاهه خواهند داد. بدون شک قذافی اسرار زیادی در مورد همدستی و شراکت کشورهای غربی و سران شورای انتقالی در جنایت‌های رژیمش در سینه داشت و به همین دلیل یکی از نظامیان آمریکایی گفته بود: «قذافی زنده مثل یک بمب اتمی است.»

پس از اینکه نیروهای زمینی ناتو قذافی را دستگیر کردند، گردان شهر مصراته را فراخواندند تا قذافی را بکشند و آنان نیز پس از تجاوز به وی او را اعدام خیابانی کردند. مطمئناً نیروهای زمینی ناتو بهتر از شورشیان مصراته می‌توانستند همین کار را بکنند زیرا آنان در ارتکاب جنایت‌های جنگی و غیرجنگی خیره و تعلیم دیده‌اند اما سیاستمداران کاخ سفید و اروپا مایل بودند قذافی بدست «بومیان» کشته شود.

بعد از کشته شدن قذافی، عبدالجلیل در نطق «پیروزی انقلاب لیبی» اعلام کرد که از این پس شریعت منبع قوانین لیبی خواهد بود و چهار همسری برای مردان آزاد است.

جنایت و طرح کثیفی که به نام «مدل لیبی» معروف شده است، ابعادی به مراتب گسترده‌تر از مختصری که در اینجا آمد دارد. هر جنگی - اهدافش، رهبرانش، روش پیش‌بردش، روابط درونی‌اش میان فرماندهان سیاسی و نظامی با سربازانش - معرف جامعه‌ای است که از دل آن بیرون خواهد آمد. از کوزه برون همان تراود که در اوست!

خیزش لیبی بیان نارضایتی عمیق مردم بود. اما از همان ابتدا، توطئه چینی‌های امپریالیستی با خیزش مردم مخلوط شد. اینگونه است که امپریالیست‌ها و مرتجعین در غیاب یک رهبری واقعا مردمی می‌توانند شورش‌های عادلانه‌ی توده‌های مردم را مصادره کرده و زنجیرهای انقیاد و اسارتشان را برای یک دوران دیگر تحکیم کرده و مشروعیت بخشند.

جنگ ناتو در لیبی مانند هر جنگ دیگر ادامه‌ی سیاست به طرق دیگر بود. هدف ناتو این نبود که نیروهای قذافی را جاروب کند و بعد صحنه‌ی لیبی را بدست مردم لیبی بسپارد. امپریالیست‌ها برای کنترل و بهره‌کشی از کشورهای «جهان سوم» همواره بر افسار ارتجاعی آن کشورها تکیه کرده‌اند و خواهند کرد. در خاورمیانه این افسار ارتجاعی، ناسیونالیسم، قوم‌گرایی و اسلام‌گرایی را بعنوان ایدئولوژی خود اتخاذ کرده‌اند. اما هیچ‌یک از این‌ها مانعی در مقابل اتحادشان با امپریالیست‌ها یا تکیه‌ی امپریالیست‌ها بر آنان نبوده و نیست. امپریالیسم همین است! امپریالیسم توزیع دموکراسی و آزادی نیست بلکه توزیع روابط اقتصادی و سیاسی و افکار ارتجاعی است. امپریالیسم فقط حفاری چاه نفت نیست. بلکه حفاری ارتجاعی‌ترین نیروهای طبقاتی و تفاله‌های جامعه و تاج‌گذاری بر سر آنان است. امپریالیسم فقط لگدمال کردن غرور ملی نیست. امپریالیسم لگدمال کردن آمال و آرزوهای رهایی‌بخش اکثریت مردم و توانمند کردن اقلیتی انگلی است.

در لیبی یک بار دیگر و به بهای تجربه‌ای تلخ و گزنده دروغین بودن نظریه‌ی جنبش‌های «بدون رهبری» آشکار شد. بر خلاف این نظریه‌ی به غایت خیالی و غیر واقعی، در جامعه و جهان رهبری اعمال می‌شود. جنبش‌های سیاسی حتماً اگر در ابتدا بدون رهبر

باشند خیلی زود به زیر رهبری برنامه‌ها و نیروهای سیاسی وابسته به این یا آن طبقه در می‌آیند. بنابراین سوال این نیست که آیا رهبری باید داشت یا خیر. سوال این است، چه نوع رهبری؟ در خدمت به کدامین اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؟ با استفاده از چه ابزاری برای رسیدن به اهداف؟

### تقسیم کیک لیبی

هدف سیاسی ناتو کندن بخشی از نیروهای امنیتی و نظامی قذافی و ترکیب آنان با مرتجعینی که در خارج از حوزه قدرت قرار داشتند و تبدیل این ملات به رژیم تحت‌الحمایه‌ی جدید غرب در لیبی بود. اما این جنگ هدف دیگری نیز داشت و آن استقرار تناسب قوای جدیدی میان قدرت‌های امپریالیستی غرب در لیبی بود.

امپریالیست‌های غربی پس از اینکه فرآیند شکل‌دهی به یک رژیم ارتجاعی جدید را به نتیجه رساندند به مسئله‌ی توزیع قدرت و منافع اقتصادی میان خود پرداختند.

در این ماجرا، حداقل تا کنون، فرانسه و بریتانیا جلو افتاده‌اند و چین و ایتالیا مغبون واقع شده‌اند. اتحاد فرانسه و بریتانیا حول جنگ لیبی قابل توجه بود. برخی آن را به عقد اتحاد استعمار فرانسه و بریتانیا در قرن ۱۹ مانند می‌کنند که با هدف گسترش نفوذشان در جهان و تحکیم منافعشان در ماورای اروپا بود.

تشکیل «کنفرانس پاریس برای بازسازی لیبی» در اول سپتامبر ۲۰۱۱ برای تقسیم کیک لیبی بود. لیبی دارای ۳۴ میلیارد یورو موجودی در بانک‌های غربی است که کنفرانس خود را مشغول تعیین تکلیف و توزیع آن میان قدرت‌های امپریالیستی کرد. مشخصاً ده میلیارد دلار در اختیار بانک‌های فرانسوی است که فرانسه اعلام کرده است حداقل یک و نیم میلیارد یورو آن را بابت هزینه‌های «دخالت نوع دوستانه» نگاه خواهد داشت.

طرح‌های استعماری و آزمندانه‌ی بلوک‌های مالی نظام سرمایه‌داری در «مدل لیبی» آنقدر عریان است که کمتر کسی زحمت افشای آن را به خود می‌دهد و حتا سران کشورهای غربی نیز آن را پنهان نمی‌کنند. هر چند فیلسوفان و روشنفکران مشاطه‌گر و خدمتگزاران اینان در تکاپو هستند تا این کارزار غارت و چپاول و حرص و آز سرمایه‌داری امپریالیستی را «کارزار حقوق بشری» و «حمایت از انقلاب عربی» بخوانند و حتا انجام وظیفه‌ی «ملل متمدن» در قبال «ملل وحشی» قلمداد کنند و به این ترتیب وجدان اروپائیان را آرام کنند اما کمپانی‌های نفتی کشورهای پیمان ناتو (پیمان آتلانتیک شمالی که باید آن را انجمن اخوت دزدان آتلانتیک شمالی خواند) با صراحت و وقاحت اعلام می‌کنند که هر یک از آنان به نسبت «خدمات» ارتش کشورشان به این تجاوز نظامی، حق بدست آوردن قراردادهای نفتی را دارند. در واقع «جنگ لیبی» زمانی پایان یافت که سران کشورهای اروپایی (بخصوص فرانسه، ایتالیا و انگلستان) بر سر تقسیم غنایم نفت و گاز لیبی به توافق رسیدند.

شرکت نفتی «توتال» فرانسه قصد دارد شرکت ایتالیایی انی Eni را که امتیازاتی بسیار بیشتر از توتال دارد به چالش بگیرد و برای این امر از نزدیکی فرانسه با «شورشیان» سود جوید. در حقیقت فرانسه از اینکه قذافی اکثر پیمان‌های نفتی را به شرکت انی اعطا می‌کرد و سر توتال بی‌کلاه می‌ماند از دست قذافی بسیار عصبانی بود. در این جنگ فرانسه توانست بسیاری از سلاح‌های خود را مورد استفاده قرار داده و آن را به حساب دولت آینده لیبی بنویسد. البته دولت قبلی لیبی (قذافی) نیز از مشتریان پر و پا قرص اسباب و آلات نظامی فرانسه بود.

در نتیجه‌ی «پیروزی» در این جنگ شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم که مقام عمده‌ای در حفاری‌های لیبی نداشت به امتیازات چرب و نرمی دست خواهد یافت که موجب عصبانیت دولت ایتالیا شده است. البته بعد از اینکه انگلستان عامل بمب‌گذاری لاکربی را آزاد کرد و به لیبی فرستاد، قذافی امتیازات نفتی خوبی به بریتیش پترولیوم داد که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته بود.

اما فواید این جنگ برای قدرت‌های اروپایی به فواید اقتصادی خلاصه نمی‌شود. این جنگ و «پیروزی» در آن مفاهیم ایدئولوژیک و سیاسی گسترده‌ای برای هر دو کشور داشت. خنثی کردن تأثیرات جنبش جوانان جهان عرب بر جوانان کشورهای غرب دغدغه‌ی

مهمی برای سران این کشورها بود، بویژه آنکه بحران اقتصادی گریبان طبقات میانی این کشورها را نیز گرفته و موجب به راه افتاده جنبش جوانان شده است. کشورهای غربی به طرق مختلف سعی در مهار جنبش‌های کشورهای تونس و مصر کردند و در لیبی از امکاناتی که داشتند برای به منجلا ب کشیدن آن استفاده کردند. صحنه‌های پایانی اعدام خیابانی قذافی به دست «جوانان عرب» و سخنان گوهر بار عبدل جلیل فشرده‌ی تصویری بود که می‌خواستند از «بهار عربی» ارائه دهند. حمایت دولت سارکوزی از نوکر خود در تونس نارضایتی وسیعی در میان جوانان فرانسه و مهاجرین عرب این کشور بوجود آورده بود. هنگامی که سرنگونی بن‌علی حتمی شد دولت فرانسه فوراً ریل عوض کرد و خود را مدافع «دموکراسی در جهان عرب» نشان داد تا نارضایتی جوانان را خنثی کند و با استفاده از فرصت این تفکر شنیع استعماری را اشاعه دهد که استعمار و امپریالیسم همیشه بد نبوده است و اصولاً به معنای انجام وظیفه‌ی اروپائیان در متمدن کردن وحوش غیر اروپائی بوده است - چیزی که امروز «دخالت نوع‌دوستانه» خوانده می‌شود.

اتحادیه اروپا برای انسجام خود نیز نیاز به چنین جنگی داشت. آنهم در شرایطی که بحران اقتصادی و دورنمای خروج برخی کشورهای اروپائی از ارز واحد یورو انسجام اتحادیه اروپا را بشدت به زیر سوال برده است. برای فرانسه که در تلاش است وزنه خود را در اتحادیه اروپا در مقابل آلمان که از نظر اقتصادی برتری دارد نیازد جنگ لیبی نمایش زور بازو و اعلام آن بود که هر چند از آلمان به لحاظ اقتصادی عقب است اما هسته‌ی امنیتی و نظامی اروپاست!

یکی دیگر از اهداف قدرت‌های اروپائی ترمز زدن بر گسترش نفوذ اقتصادی چین در حوزه‌ی نفت و گاز لیبی بود. چین هنگام شروع جنگ، نزدیک به ۳۵ هزار کارگر در لیبی داشت. چین با مغبون شدن در مزایده‌ی لیبی دست به افشاکاری‌های گسترده علیه اعمال «استعماری» قدرت‌های اروپائی زد. بطور مثال روزنامه‌ی دولتی پی‌پلز دیلی (روزنامه مردم) نوشت:

«... کشورهای غربی تحت‌عنوان زیبای کمک به بازسازی لیبی شروع به تقسیم کیک لیبی میان خود کرده‌اند... هنوز شعله‌های جنگ در لیبی فروکش نکرده بود که فرانسه با عجله کنفرانس پاریس را برای صحبت در مورد بازسازی لیبی تدارک دید. ... حقیقت نهفته در کنفرانس پاریس آن است که کشورهای غربی بازسازی لیبی را در دست خواهند گرفت. ... طبق ارزیابی بریتیش پترولیوم در سال ۲۰۱۱ ذخایر نفتی ثابت شده‌ی لیبی نزدیک به ۴۶ میلیارد بشکه است... فرانسه همواره به دخالت در درگیری‌های نظامی لیبی بعنوان "سرمایه‌گذاری‌های آینده" نگرسته است. حتا آمریکا که مایل نیست سردمدار این دخالت باشد رفتار خود را عوض کرده و برای گرفتن سهمی از بازسازی بعد از قذافی هیئت عالیرتبه‌ای با ریاست هیلاری کلینتون به کنفرانس پاریس فرستاده و نگاهی حریصانه به بازسازی دارد. ... روزنامه‌ی روسی کومرسان نوشت کنفرانس پاریس آغاز "تقسیم منافع" نفتی در میان کشورهای غربی است. ...» (عنوان مقاله: استعمار غربی جدیدی در لیبی سر بلند می‌کند. روزنامه مردم - ۷ سپتامبر ۲۰۱۱)

«روزنامه مردم» در مقاله‌ای دیگر به کشورهای اروپائی هشدار می‌دهد، «پیروزی در لیبی منجر به بیرون آمدن اروپا از بحران نخواهد شد و پیروزی در این جنگ نامتقارن مُسکُنی بیش نیست... مضاف بر این، کشورهای غربی ... کیک نفتی لیبی را چگونه تقسیم خواهند کرد؟ کمپانی نفتی معظم انی Eni غول نفتی فرانسوی توتال را به دلیل اینکه فرانسه نقش رهبری را در حمله به رژیم قذافی داشته تهدید بزرگی می‌داند ... دیگر کمپانی‌های نفتی اروپائی مانند بریتیش پترولیوم انگلیسی و ویتول هلندی نیز به دنبال سهم خود در لیبی هستند...» (همانجا)

جنگ ناتو در لیبی، «نوع‌دوستانه» نبود بلکه امپریالیستی بود. جنگی بود برای کسب مناطق نفوذ سیاسی در ماورای مرزهای کشور متجاوز با هدف نهائی ایجاد عرصه‌ها و خروجی‌های سودآور برای سرمایه‌های کشور متجاوز و به انحصار در آوردن آن عرصه‌ها در مقابل قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی دیگر. هر جنبه از اقتصاد و سیاست جامعه‌ی لیبی، منجمله طبقات حاکمه‌ی آن، در پیوند تنگاتنگ با نظام جهانی سرمایه‌داری شکل گرفته است. امپریالیست‌ها بدون تکیه بر طبقات سرمایه‌دار و ملاک و فئودال داخلی کشورهای تحت سلطه نمی‌توانند عملیات سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک خود را پیش برند. این به معنای آن نیست که روابط میان امپریالیست‌ها و دولت‌های تحت‌الحمایه همیشه «گل و بلبل» است. خیر! نظام جهانی مرتباً دستخوش بحران‌ها و تلاطمات اقتصادی و سیاسی می‌شود؛ بر بستر این تلاطمات، گاه امپریالیست‌ها دست از موکلین سابق خود می‌شویند و ائتلاف جدیدی از مرتجعین «بومی»

را برای نگرهبانی از نظم طبقاتی موجود شکل می‌دهند و گاه این طبقات ارتجاعی بومی هستند که مانور داده و به سوی قدرت امپریالیستی دیگری می‌روند.

بنابراین، هر مبارزه‌ی رهایی‌بخش و مردمی باید هم‌زمان و همواره طبقات حاکم‌های داخلی و قدرت‌های امپریالیستی را آماج قرار دهد. هر جنگی که از سوی هر یک از این‌ها - حتا در ضدیت با هم - به راه افتاد هیچ‌گونه خصلت مترقی و مردمی نمی‌تواند داشته باشد و باید با آن مخالفت کرد.

### رومانتیزه کردن مدل لیبی و استعمار و امپریالیسم

آن ایرانی‌هایی که این «مدل» کریه را رومانتیزه کرده و نام‌های مشروع همچون «نوع‌دوستی» بر آن می‌نهند خواسته یا ناخواسته شریک در ارتکاب چنین جنایاتی می‌شوند. اینان یا نادانند و یا خود از همان قماش عبدل‌جلیل‌ها و فتاح‌یونس‌ها هستند.

سخنگویان و رهبران «جنبش سبز» وابسته به جناح اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی در خارج کشور، که در جریان جنبش سال ۱۳۸۸ مرتبا به مردم نصیحت می‌کردند حرکات خشونت‌آمیز نکنند (یعنی جانان جمهوری اسلامی را به سزای اعمالشان نرسانند) و در مقابل پاسداران و بسیجی‌ها با نرمی و ملایمت رفتار کنند (رجوع کنید به «درس‌های» روزانه‌ی سازگارا در یوتوب) یکباره طرفدار «مبارزه مسلحانه» شدند (برای نمونه رجوع کنید به مقاله مخملباف در این مورد) و پس از کشته شدن قذافی شروع به مقاله‌نویسی و اظهار نظر در مورد فواید «مدل لیبی» برای ایران کردند (بطور مثال رجوع کنید به مقاله علی افشاری و سخنان واحدی، نماینده‌ی کروی در خارج کشور). آنان که دادگاه رهبران جناح «اصلاح طلب» را در سال ۱۳۸۸ به دادگاه‌های استالین مانند می‌کردند با لذت شکنجه و اعدام خیابانی قذافی و طرفدارانش را «نمونه‌ی هشیاری انقلابیون لیبی» خواندند (به سخنان نوری زاده و محسن سازگارا در صدای آمریکا در روزهای پس از مرگ قذافی گوش کنید) و جنایات جنگی را نهایت «نوع دوستی» قلمداد کردند. ادعاهای دموکراسی‌خواهی و آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی اینان همواره کاذب و شارلاتانیسم بوده است اما سرعت تحولات در خاورمیانه و تبعات آن در ایران باعث شده که اینان تمنیات قلبی خود را آشکارتر بیان کنند. این جماعت همواره دست به هر ترفند و فریب سیاسی و ایدئولوژیک زده‌اند تا مبادا مردم به جوش و خروش آمده به نیروی نهفته در خود و منافع واقعی خود آگاه شوند و راهی دیگر، راهی مستقل از این جناح و آن جناح حکومت و یا امپریالیست‌ها را در پیش گیرند.

دیگرانی که سال‌ها در وصف «روشن بینی» جناحی از دولت جمهوری اسلامی و امکان زاده شدن برابری برای زنان و آزادی برای مردم از شکم این هیولا قلم‌فرسائی می‌کردند اکنون وجود چیزی به نام «امپریالیسم» را انکار کرده و فیلسوفانه اندرز می‌دهند که: دنیا دیگر یکی شده است و این حرف‌های «چپ سنتی» را باید کنار گذاشت و هرکس به ما آزادی دهد ما قبول می‌کنیم! (رجوع کنید به نوشته‌های اخیر نوشین احمدی خراسانی، کاظم علمداری، شهلا لاهیجی). واقعا فساد فکری در میان این جماعت ابعاد حیرت‌انگیزی به خود گرفته است: ایدئولوژی وارونه‌گویی، لالائی خواندن برای مردم، ضد انقلاب را انقلاب تصویر کردن، تجاوز نظامی را «مبارزه مسلحانه» خواندن، جنایت جنگی را «نوع دوستی» قلمداد کردن، غارت و چپاول را «بازسازی» خواندن ... اینهاست صفاتی که در بازار «روشن» فکری نئولیبرالیسم در بورس‌اند. این «روشن»‌فکران هم با جمهوری اسلامی حاضر به دم‌سازی‌اند و هم با امپریالیست‌ها؛ نه دموکرات‌اند و نه طرفدار آزادی و برابری زن و از جنبش انقلابی مردم بیشتر هراس دارند تا از مرتجعین بومی و مستعمره‌چیان آدم‌خوار خارجی. قبلا در وجود نهادهای فتوادی چون شریعت به دنبال آزادی زن می‌گشتند، اکنون در جنگ‌های رذیلانه‌ی استعماری «آزادی و دموکراسی» جستجو می‌کنند -- جنگ‌هایی که همواره بر بسیج و سازماندهی اوباش و ارزلی که ریزمخوار سفره‌ی قدرتمندان بوده‌اند تکیه کرده‌اند. این مدعیان «تغییر» قبلا اتوپی ارتجاعی چشم امید بستن به اصلاح جمهوری اسلامی از درون را اشاعه می‌دادند، اکنون اتوپی ارتجاعی «کسب آزادی و دموکراسی» از طریق تجاوز نظامی ارتش‌های بین‌المللی از برون را. قبلا تلاش می‌کردند ایدئولوژی راست چشم امید دوختن به طبقات حاکم را به مردم تزریق کنند، اکنون چشم امید دوختن به قدرت‌های امپریالیستی را نیز بر آن اضافه کرده‌اند. این جماعت که سال‌ها از لزوم حفظ بساط کهن صحبت کرده و برایش

فعالیت کرده‌اند، ذره‌ای وجه اشتراک و حس هم‌سرنوشتی با اکثریت مردم جامعه و جهان ندارند. در واقع، از آمال و آرزوهای افشار تحت ستم و استثمار جامعه متنفرد و چشمان خود را آرزومندانه به حرکات مراکز قدرت دوخته‌اند.

### بکار بست مدل لیبی در ایران

وقایع لیبی در میان جناح‌های گوناگون «جنبش سبز» نیز به اختلاف بر سر «تکرار الگوی لیبی در ایران: آری یا خیر» دامن زده است. عده‌ای از دانشجویان انجمن‌های اسلامی به اوپاما نامه‌ای نوشته و ضمن آنکه گفته‌اند «خواهان دخالت نظامی» نیستند در مورد تنبیه ایران آنچنان رهنمودهایی به اوپاما داده‌اند که فقط کمی با تقاضای حمله نظامی به ایران فاصله دارد. افراد دیگری از این طیف علنا الگوی لیبی را برای ایران مناسب تشخیص داده‌اند و در حال فضا سازی برای آن هستند. گنجی از مخالفین سناریوی لیبی برای ایران است زیرا معتقد است آمریکا برای پیش‌برد این طرح «اپوزیسیون سازی» می‌کند. وی معتقد است اپوزیسیون باید از «دل جامعه» بجوشد. که البته منظور وی خودش و رهبران «سبز» است. به نظر می‌آید برخی از نخبگان «سبز» به این دلیل با تکرار سناریوی لیبی در ایران مخالفند که دولت آمریکا به دنبال یافتن متحدینی از درون جناح اصول‌گرای حکومت است و نه انتخاب از میان مخالفین جمهوری اسلامی. (مصاحبه‌ی حسن شریعتمداری، فعال سیاسی جمهوری‌خواه در خارج کشور، در دویچه‌وله به تاریخ ۳ نوامبر ۲۰۱۱، نکات جالبی در این مورد دارد). به نظر می‌آید آمریکا با نگاهی به عوارض منفی فروپاشی کامل دستگاه امنیتی- نظامی رژیم صدام (منفی برای آمریکا و طبقات مرتجع عراق) و تجربه‌ی «مثبت» لیبی در این زمینه، درصدد است ترکیبی از برخی باند‌های قدرتمند جمهوری اسلامی، اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی، مجاهدین، سلطنت‌طلبان و غیره را گردآوری کرده و بهم بچسباند و الیت حکومتی جدیدی برای «آینده‌ی ایران» معماری کند. و این روی‌کرد باعث تکدر خاطر برخی از «سبز»ها و بروز اختلافاتی در میانشان شده است.

مصاحبه‌های هیلاری کلینتون با بی‌بی‌سی (۲۶ اکتبر) و صدای آمریکا (۲۷ اکتبر) بر آتش این اختلافات افزود. وی در این مصاحبه‌ها از اینکه رهبران «سبز» در سال ۱۳۸۸ مایل نبودند آمریکا آشکارا از آنان حمایت کند زیرا می‌ترسیدند انگ آمریکائی بخورند، گله کرد و گفت امیدوار است که اینان، «دفعه‌ی بعد هوشمندانه‌تر عمل کنند و به جای ترس از انگ خوردن از همه‌ی دولت‌های جهان، از برادران عرب در منطقه و غیره کمک بخواهند و ... مثل اپوزیسیون لیبی عمل کنند ...». کلینتون در مصاحبه با صدای آمریکا (۲۷ اکتبر) در جواب به این سوال که «آیا خوراک لیبی را برای کشورهای دیگر هم می‌توان پخت؟» جواب داد، «بستگی به این دارد که آیا مواد اولیه‌اش هست یا نه. در مورد لیبی جنبشی از طرف مردم بلند شد و اپوزیسیون تقاضای کمک کرد و دولت‌های منطقه هم تقاضای دخالت کردند.»

اوپاما و معاونش نیز صحبت از فواید «الگوی لیبی» کردند و گفتند: حتا یک سرباز آمریکائی کشته نشد، به جای یک تریلیون فقط یک میلیارد خرج برداشت و دولت‌های منطقه هم درگیر بودند.

در هر حال امپریالیسم آمریکا برای تهیه‌ی «مواد اولیه» سناریوی لیبی در ایران در سطوح مختلف تلاش می‌کند:

یکم، در سطح فراگیر کردن ایدئولوژی استعماری که فقط امپریالیست‌ها می‌توانند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و مردم ایران را «آزاد» کنند؛

دوم، پیش‌برد طرح ایجاد «اپوزیسیون» از طرق مختلف -- از جمله استفاده از چماق و شیرینی در رابطه با گروه‌های مختلف اپوزیسیون که ریششان در گروهی امپریالیست‌هاست (بطور مثال هیلاری کلینتون تلویحا به امکان برداشتن مجاهدین از لیست ترور اشاره کرد) و فشار بر آن‌ها که متحد شوند و «اپوزیسیون معتبری» ایجاد کنند؛

سوم، آماده کردن دولت‌های عرب منطقه و همچنین ترکیه ( دخالت نظامی ترکیه در سوریه می‌تواند پیش‌درآمد این آمادگی باشد).

و چهارم، فشار بر جمهوری اسلامی با هدف کندن برخی از نخبگان نظامی، امنیتی و سیاسی (و پایه‌هایشان) و قرار دادن آن‌ها در راس «اپوزیسیون» به عنوان ستون فقرات الیت حکومتی آینده.

آمریکا بی‌دلیل برای همراه کردن بخشی از حکومت جمهوری اسلامی با خود تلاش نمی‌کند. همانطور که ژنرال‌ها و سیاستمداران قذافی به راحتی به لباس جدیدی درآمدند، در میان سرداران سپاه و وزرا و آیت‌الله‌های جمهوری اسلامی نیز شاهد فرآیندی مشابه خواهیم بود. در واقع مهمترین «ماده اولیه» سناریوی لیبی برای ایران همین است.

### آینده‌ی ایران و سرنوشت ما را چه کسانی رقم خواهند زد؟

این آشی است که برای ما تدارک می‌بینند! سوال اینجاست که ما چه می‌کنیم؟

تاریخ خاورمیانه مملو از سور و سات آدمخواری طبقات حاکم و متجاوزین امپریالیست بوده است. برای مردم خاورمیانه هیچ راهی جز جاورب کردن این آدمخواران و نابود کردن آشپزخانه و سور و سات آدمخواری‌شان نیست. تنها بدین طریق می‌توان دوران جدیدی را آغاز کرد. در این میان اوضاع ایران و اینکه آینده‌ی آن چگونه رقم بخورد تأثیرات تعیین کننده بر روندهای منطقه خواهد داشت. چنانچه در ایران جنبش سیاسی انقلابی قدرتمندی براه افتد می‌تواند بساط بازی‌های ارتجاعی و امپریالیستی را بر هم زند.

ساختن فضای ایدئولوژیک برای همراه انداختن چنین جنبشی حیاتی است. فعالین کمونیست، روشن‌فکران انقلابی و مترقی نباید اجازه دهند که میدان خلق افکار در انحصار مشتکی فکرساز شکست خورده و نادم که مکرراً خود و دیگران را فریب داده و دائماً دشمنان و ستمگران را زیبا و مقبول جلوه می‌دهند قرار گیرد. باید پرده‌هایی که امپریالیست‌ها و مرتجعین بر رویاها و آرزوهای رهایی‌بخش می‌کشند را بی‌مصلحت‌جویی و جسورانه پاره کنند؛ راه جدید زندگی مبارزه جویانه را به مردم نشان دهند و خود برای گشودن آن راه تکاپو کرده و از خودگذشتگی به خرج دهند. با صدای بلند، با تاکید و بطور مستمر به مردم بگویند که تغییر واقعی فقط از طریق درهم شکستن کلیت ساختارهای سیاسی حاکم و استقرار یک **دولت طبقاتی جدید** ممکن است - دولتی که بخواهد و بتواند از سرمایه‌داران بزرگ داخلی و خارجی خلع قدرت و مالکیت کرده و راه از بین بردن تمایزات طبقاتی و محو کردن روابط اجتماعی ستمگرانه را باز کند. باید افق‌های مردم را گسترش داد و آنان را درگیر جنبشی کرد که اعلام کند: ما می‌خواهیم و می‌توانیم دولتی برقرار کنیم که زنجیرهای وابستگی به بازار جهانی سرمایه داری را پاره کرده و اقتصاد نوینی را شالوده ریزی کند که در خدمت به نیازهای مردم و از بین بردن فقر و شکاف‌های طبقاتی باشد و نه ثروت اندوزی طرفداران حکومت و سرمایه‌داران داخلی و خارجی؛ ما می‌خواهیم و می‌توانیم جامعه‌ای بسازیم که در آن ستم سرمایه‌دار بر کارگر، ملاک بر دهقان، مرد بر زن، ملت بزرگ بر ملت کوچک برچیده شود، فرهنگ تبعیت جای خود را به فرهنگ آزادی بیان و شورش علیه بی‌عدالتی دهد و بینش علمی و جستجوی حقیقت جای‌گزین خرافه شود. ما باید بی‌وقفه این و فقط این افق را در میان مردم اشاعه دهیم - نه گام به گام و نه بعداً پس از «تحولات دموکراتیک» و سرنوینی «دیکتاتورها» بلکه از همین امروز.

ضروری و اضطراری است که نه فقط کمونیست‌ها بلکه روشن‌فکران واقعا دموکرات نیز با فضای ایدئولوژیک حاکم بر جهان که توسط چند دهه کارزار بین‌المللی «کمونیسم مُرد» و «انقلاب مُرد» شکل گرفته است مقابله کنند.

ما کمونیست‌ها عمیقاً باید درک کنیم وضعیت اسفناک امروز که جنبش‌های مردم به منجلا ب بنیادگرائی اسلامی، ناسیونالیسم ارتجاعی و امپریالیسم کشیده می‌شوند مستقیماً به ضعف مفرط جنبش کمونیستی مربوط است. باید خلاف جریان ضد کمونیستی و ضد رهبری حزبی که در جهان غالب است حرکت کنیم و تاکید کنیم اگر قرار است انقلابی بشود، نیاز به حزبی انقلابی، با برنامه و استراتژی انقلابی است. پرولتاریا و دیگر اقشار تحت ستم و استثمار بدون داشتن مرکز سیاسی خود - رهبری سیاسی حزبی خود -- نمی‌توانند راه پر خطر انقلاب را پیروزمندانه طی کنند. تجربه‌ی تاریخی مکرر نشان داده است در هر آن جا که رهبری حقیقتاً انقلابی کمونیستی موجود نیست، طبقه کارگر و اکثریت مردم بازنده می‌شوند؛ به کسانی که به شدیدترین وجه زیر ستم و استثمارند و بیش از هر قشری نیازمند تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه‌اند خیانت می‌شود و کنار گذاشته می‌شوند. بنابراین، طرح افق کمونیستی و راه کمونیستی و برنامه کمونیستی و ایدئولوژی کمونیستی در میان مردم مسئله‌ای مربوط به آینده نیست. بلکه برای باز کردن راهی متفاوت از راهی که امپریالیست‌ها و مرتجعین و بورژوازی در مقابل مردم می‌گذارند، حیاتی و نیاز روز است.



بحران های بزرگ سرمایه‌داری و تشدید بیسابقه‌ی ستم و استثمار، توده‌های مردم را در شرق و غرب به حرکت و شورش در آورده است. دولت‌های امپریالیستی نمی‌توانند این جنبش‌ها را صرفاً از طریق سرکوب از حرکت بیندازند بلکه تلاش می‌کنند سرکوب را با ترفندهای سیاسی ترکیب کرده و جنبش‌ها را مهار کنند. اما برای امپریالیست‌ها و مرتجعین همیشه خواستن توانستن نیست. نظام اقتصادی و ساختارهای سیاسی آنان در اقصی نقاط جهان درگیر بحران بزرگ و چندسویه‌ای شده است که پایان ساده و راحتی بر آن متصور نیست. این بحران، رقابت‌ها و جدال‌های میان دشمنان را حادث می‌کند. در چنین شرایطی، ماهیت ارتجاعی نیروهای سیاسی عوامفریب و مشاطه‌گران حکام ارتجاعی و نظام سرمایه‌داری امپریالیستی به سرعت آشکار می‌شود و مشروعیت شان در نگاه مردم از میان می‌رود. این عوامل دست به دست هم داده و کنترل اوضاع را برای دشمنان سخت و گاه غیر ممکن می‌کند. در چنین شرایطی است که نیروهای کوچک انقلابی که واقعا انقلابی‌اند یعنی دارای افق و برنامه‌ی تغییر رادیکال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی‌اند می‌توانند در میان توده‌های مردم در حال بیداری تبدیل به یک قطب شوند و برنامه‌شان تبدیل به خواست میلیون‌ها تن شود که برای تحقق حاضرند جان بر کف بجنگند و در مقابل ارتش‌های ارتجاعی داخلی و خارجی به مثابه ارتشی آگاه و مصمم به پاره کردن زنجیرهای ستم و استثمار صف‌آرایی کنند.

مریم جزایری - نوامبر ۲۰۱۱